

ز تشنیع مردم ندارم غمی      که بیندبسر این به بخشم کمی  
 مثل هست در خانه گر هست کس      همین حرف گفتم تو را هست بس

نقل و تقلید شد از نسخه ۱۱۲۷ و با اینکه باندک تصرفی رعایت سلاست  
 و انسجام شعر تهیه میشد از اصلاح خود داری و عیناً مذکور افتاد تا ادباء و اشنایان  
 بتاریخ ادبی در طی مطالعه بحقیقت تصادف فرمایند که با توجه حقیقت گفته اند از  
 تصادم افکار حاصل شود - طهران - ۶ شهریور ماه ۱۳۰۷ (فرهنگ)  
 قصیده تاریخی مبادله این اشعار را هم انتظار داریم آقای فرهنگ خودشان  
 تهیه و ارسال فرمایند. (وحید)

## (تصحیح لباب الالباب)

(۴۰)

قزوینی در صفحه ۲۳۹ گوید: ص ۱۴۱ س ۶ برسد س ۱۸ برسد.  
 از این دو موضوع بخوبی معلوم میشود که فعل رسیدن بمعنی تمام شدن و به آخر  
 رسیدن نیز استعمال شده. و پس از تفسیر هر دو بیت میگوید: و این معنی برای  
 (رسیدن) از فرهنگ ها فوت شده است.

\*\*\*

مقصود قزوینی این دو بیت است از قصیده بهارالدین محمدابن مؤید بغدادی.

(۱)

در این تموز که تا ذکرب کندی برسد      شبان معنحت من میکنند یلدائی

(۲)

دغاء بخت و جفاء سپهر هم برسد      ترا سعادت بادا مرا شکیبائی  
 بر واقفان رموز فصاحت و بلاغت و تتبع کنندگان در لغت پوشیده نیست

که لغت نویس و فرهنگ نگار همیشه معانی حقیقیه الفاظ را مینگارند معانی مجازی و مقصود از کنایات و استعارات و معانی حاصله از حذف و اضمار و غیر از آن را مثلاً شمس اگر بطریق مجاز در محبوب استعمال شد نمیتوان گفتن که یکی از معانی شمس روی محبوبست و از فرهنگها اقتاده .

همچنین در مقام حذف و اضمار نمی توان معنای کلمه محذوف را ضمیمه معنای کلمه مذکور قرار داد و گفت که این هم یکی از معانی این کلمه است .  
مثلاً نظامی گوید

بروز من ستاره بر میا یاد      به بخت من کس از مادر مزا یاد

یعنی بروز سیاه و بخت بد من و چون قرینه حال و مقام دلالت بر بدی و سیاهی دارد از آن سبب حذف شده . در ترجمه این شعر باید بحذف قائل شد نه اینکه بگوئیم یکی از معانی روز روز سیاه و یکی از معانی بخت بخت بد است بدلیل شعر نظامی در این دو بیت هم بسبب وجود قرینه که در عرف زمان و مکان شاعر وجود داشته کلمه آخر حذف شده و معنی این است ( که نا ذکر شب با آخر برسید . دغای بخت و جفای سپهر هم با آخر برسد ) و نمی توان گفت که معنی کلمه محذوف ( آخر ) ضمیمه رسیده است و از فرهنگها حذف شده . در عرف عام زمان ما هم نسبت به محصولات و میوه ها حذف کلمه آخر معمول است چنانکه میگوید . حاصل فلان ملک رسیده یعنی به آخر زمان خود که باید درود و چید رسیده است . در این موضوع بیش از این میتوان بسط مقال داد ولی مقام گنجایش ندارد .

( ۴۰۱ )

قزوینی در صفحه ۳۳۱ گوید : تیرسه پر گویا گیاهی است که سه برک دارد مانند تیغ چون کند ما ز زیبق م ف ( ۱ : ۶۳۵ ) بجای این مصراع دارد ( شمشیر کند ما چه محل دارد و چه قدر ) ولی این از تصرفات خود اوست نه اصل متن

\*\*\*

مقصود این بیت است :

تیر سه پر بگو چه محل دارد و چه قدر  
جائی که بر کشدز میان بو تراب تیغ ..

تیر سه پر را بگیاه ترجمه کردن هیچ راه ندارد و در شعر شاعر هیچ قرینه نیست که مجازاً این معنی را قصد کرده باشد و احتیاجی هم بچنین ترجمه و تکلف نیست زیرا ذوالفقار علی در عظمت و شهرت مقامی رسیده که تیر سه پر از پر کاه پیش او کمتر است .

( ۴۲ )

قزوینی در صفحه ۳۳۸ گوید : دو حقه ظرفی است کوچک شبیه به پیاله قهوه خوری و این معنی از غالب فرهنگ ها فوت شده است و فقط متعرض معنی مجازی آن که طراری و عیاری است شده اند .

\*\*\*

اگر مقصود آنست که کلمه حقه از فرهنگهای فارسی فوت شده سبب این است که عربی است و معمول فرهنگ نویسان هست که لغت عربی ضبط کنند و معنی حقه هم در زبان عرب این نیست که قزوینی گفته

در کتب لغت عربی چنین مینگارند (والحقد و عاء من حشب) یعنی حقه ظرفی است از چوب بعضی جا های دیگر عاج را هم اضافه کرده اند . گویا قزوینی در تماشای حقه بازان ایرانی هنگام مهره بازی اسباب آنها را که ظرف کوچک شبیه به پیاله است و حقه نام دارد دیده و تصور کرده است معنی حقه همین است ! و اگر مقصود قزوینی آنست که معنی حقه باز از فرهنگ ها افتاده چنین نیست و همان کلمه عیار و طرار معنی حقه باز است شعبده بازان را که چندین نوع شعبده دارند حقه باز میگویند بمناسبت اینکه کاسه های چوبین و غیر آن مثل همان ظرف های کوچک

که قزوینی حقه را بدان ترجمه کرده است در بازبها بکار میبرند. و عیار میگویند برای آنکه هنگام بازی رفت و آمد زیاد دارند و عیار در لغت عرب کسی است که زیاد بیاید و برود و طرار هم میگویند بمناسبت اینکه نا گهان چیزی را میرباید و نظر کنندگان غافلند. پس در زبان فارسی حقه باز و طرار و عیار میتواند هر يك ترجمه دیگری واقع شود چنانچه بوالعجبی و چشم بندی و تردستی هم ممکن است ترجمه آنها باشد.

(۲۳)

قزوینی در صفحه ۳۳۹ گوید: ص ۱۸۳ س ۱۱ خر گوش لب یعنی کسی که لب بالائین او حلقه شکافته باشد مانند لب خر گوش. از فرهنگها فوت شده

\*\*\*

اگر تشبیهات و مجازات و استعارات را بایستی در فرهنگها ضبط کنند منحصر باین يك ترکیب و يك لغت نیست و از این قبیل مانند . آهو چشم . گلرخ . نرگس دیده . سرو قد . مشک کیسو . عنبرین خال . صد هزار لغت از فرهنگها افتاده است !!  
وحید

## یادداشت‌های خواندنی

ترجمه و اقتباس ا. بهمنیار  
(لغات موجوده در دنیا)

مطابق احصائیه که بطور تقریب بدست آورده اند عده لغات و السنه که امروز در دنیا بدان تکلم میشود ۲۷۹۶ زبان است. از این السنه ۸۶۰ زبان مهم و مابقی غیر مهم است. عده لغات مهم در اروپا ۴۸، در آسیا ۲۵۳، در افریقا ۱۱۸، در امریکای شمالی و جنوبی ۳۲۴ و در اقیانوسیه ۱۱۷ لغت است.

### سگهای انگلیس

مطابق احصائیه که از طرف اداره دیلی آکسپرس (یکی از جرائد مهم انگلیس) تهیه